

باله ی خسرو و شیرین، پنج قطعه، پنج تابلو از روایت عشق/سهراب حدادی

شنبه بیست و چهارم می سالن P.C. HO Theatre شاهد اجرای ارکستر سمفونی Cathedral Bluffs به رهبری Norman Reintamm و همراهی هنرجویان باله ی ملی کانادا بود. بی شک اجرای بسیار منسجم ارکستر سمفونی و با همراهی هنرجویان باله ی ملی کانادا بر روی قطعات جان نوازی چون قوی سفید از باله ی دریاچه قوی چایکوفسکی و یا پرلود از سوپیت شماره یک برای ویولن سل (G major) از شاهکارهای باخ خود نیازمند بحثی جداگانه است. اما آنچه مرا به نگارش این سطور ترغیب کرد، بخش پایانی برنامه بود که به اجرای پنج قطعه از ساخته های آهنگسازان گروه آیکات (Iranian-Canadian Composers of Toronto – ICOT) اختصاص داشت. این پنج قطعه هرکدام تابلویی از منظومه ی خسرو و شیرین نظامی



گنجوی- از قدیمی ترین عاشقانه های منظوم پارسی- را روایت می کردند. تبدیل زبان موسیقی به باله گرچه در هنر غرب دارای پیشینه و قدمت است، مطمئناً طراحی باله بر مبنای نتهای ملهم از گوشه خسرو و شیرین از دستگاه ابوعطا کار آسانی نیست. مخصوصاً که به جرات می توان گفت که بسیار هم عالی انجام شده بود. می توان حدس زد که گروه آهنگسازان آیکات چه ساعت های طولانی را برای انتقال فضای تابلوهای نظامی گنجوی به طراح و کارگردان هنری باله آقای Lindsay Fischer صرف کرده اند که البته حاصل آن طراحی و اجرای موفق قطعاتی از باله ی خسرو و شیرین توسط بالرین های باله ی ملی کانادا بود.

و البته از منظر دیگر، جا دارد به جایگاه ویژه منظومه خسرو و شیرین در زنده نگاه داشتن گوشه ها و مقاماتی از دستگاه های موسیقی ایرانی با یادآوری ۳۰ لحن باربدی اشاره کرد. در آمد باربد چون بلبل مست گرفته بربطی چون آب در دست ز صد دستان که او را بود در ساز گزیده کرد سی لحن خوش آواز ز بی لحنی بدان سی لحن چون نوش گهی دل دادی و گه بستدی هوش به بربط چون سر زخمه در آورد



ز رود خشک بانگ تر در آورد

باله ی خسرو و شیرین، پنج قطعه، پنج تابلو از روایت عشق

تابلوی اول: نظاره کردن خسرو بر آبتنی شیرین در چشمه سار (عشق در یک نگاه – ساخته آفرین منصوری تهرانی)

عروسی دید چون ماهی مهیا
 که باشد جای آن مه بر ثریا
 نه ماه آیینی سیما ب داده
 چو ماه نخب از سیما ب زاده
 در آب نیلگون چون گل نشسته
 پرندی نیلگون تا ناف بسته
 همه چشمه ز جسم آن گل اندام
 گل بادام و در گل مغز بادام
 چو بر فرق آب می انداخت از دست
 فلک بر ماه مروارید می بست
 تنش چون کوه برفین تاب می داد
 ز حسرت شاه را برفاب می داد

....

شه از دیدار آن بلور دلکش
 شده خورشید یعنی دل پر آتش

تابلوی دوم: زاری کردن فرهاد از عشق شیرین (فرهاد- ساخته ی پویا حمیدی)

چو دل در مهر شیرین بست فرهاد
 بر آورد از وجودش عشق فریاد
 به سختی می گذشتش روزگاری
 نمی آمد ز دستش هیچ کاری
 نه صبر آنکه دارد برک دوری
 نه برک آنکه سازد با صبوری
 فرو رفته دلش را پای در گل
 ز دست دل نهاده دست بر دل

تابلوی سوم: کوه کندن فرهاد و زاری او (غم و اندوه عشاق – ساخته ی کیان امامی)

چو شد پرداخته فرهاد را چنگ
 ز صورت کاری دیوار آن سنگ
 نیاسودی ز وقت صبح تا شام
 بریدی کوه بر یاد دلارام
 به کوه انداختن بگشاد بازو
 همی برید سنگی بی ترزو
 به هر خارش که با آن خاره کردی
 یکی برج از حصارش پاره کردی

تنها ماندن شیرین و زاری کردن وی:
 دل شیرین در آن شب خیره مانده
 چراغش چون دل شب تیره مانده
 ز بیماری دل شیرین چنان تنگ
 که می‌کرد از ملالت با جهان جنگ

تابلوی چهارم: آگاهی خسرو از رفتن شیرین نزد فرهاد و کشتن فرهاد به مکر (خشم – ساخته سامان شاهی)

به پرسش گفت با پیران هشیار
 چه باید ساختن تدبیر این کار
 چنین گفتند پیران خردمند
 که گر خواهی که آسان گردد این مجد
 فرو کن قاصدی را کز سر راه
 بدو گوید که شیرین مرد ناگاه
 و همان مکر اسباب مرگ فرهاد شد:
 اگر یک دم زنی بی‌عشق مرده است
 که بر ما یک به یک دمها شمرده است
 به باید عشق را فرهاد بودن
 پس آن گاهی به مردن شاد بودن

تابلوی پنجم: وصل خسرو و شیرین (وصال – ساخته مازیار حیدری)

چو شیرین گشت شیرین‌تر ز جلاب
 صلا در داد خسرو را که دریاب
 بخور کاین جام شیرین نوش بادت
 بجز شیرین همه فرموش بادت
 به خلوت بر زبان نیکنمایی
 فرستادش به هشیاری پیامی
 که جام باده در باقی کن امشب
 مرا هم باده هم ساقی کن امشب

جان مایه کلام نظامی در منظومه‌ی خسرو و شیرین عشق است و از همین روست که طنین موسیقایی از تغزل منثور آن از پس سالیان دراز هنوز به گوش می‌رسد. و چه زیبا چنین منظومه‌ای دستمایه آهنگسازان آیکات شده تا باله‌ی زیبایی را برای اولین بار بر اساس آن طرح ریزند.

نیک می‌دانم، روزی نه چندان دور، پرده‌های بیشتری بر این پنج پرده افزوده خواهد شد، و آن را به شکل یک باله‌ی کامل در خواهد آورد و شاید حتی در آن روز ملودی آشنای موسیقی ایرانی، به شکلی مجزا و نه ترکیبی (چنان که در قطعه اول و پنجم بود) جلوه‌گری کند. به امید آن روز و با ذکر پیام نظامی در ابتدای منظومه‌ی خسرو و شیرین این کلام را به پایان

می‌برم.

فلک جز عشق محرابی ندارد
جهان بی‌خاک عشق آبی ندارد
غلام عشق شو کاندیشه این است
همه صاحب دلان را پیشه این است
جهان عشقست و دیگر زرق سازی
همه بازیست الا عشقبازی
اگر بی‌عشق بودی جان عالم
که بودی زنده در دوران عالم
۲۵ می ۲۰۱۴